



## درس سوم: پاسداری از حقیقت

درختان را دوست می‌دارم / که به احترام تو قیام کرده‌اند / و آب را / که مهرِ مادر توست / خون تو شرف را سرخگون کرده است / شفق، آینه‌دار نجابتت / و فلق، محرابی / که تو در آن / نماز صبح شهادت گزارده‌ای.

**قلمرو زبانی:** مهر: مهریه / \*شرف: آبرو، بزرگواری / سرخگون: سرخ‌رنگ / شفق: سرخی خورشید هنگام غروب / \*نجابت: اصالت، پاک‌منشی، بزرگواری / \*فلق: سرخی خورشید هنگام صبح، سپیده‌صبح، فجر / محراب: جای ایستادن پیش‌نماز در مسجد / تو: منظور امام حسین

**قلمرو ادبی:** درختان قیام کرده‌اند، خون تو شرف را سرخگون کرده، آینه‌دار بودن شفق: تشخیص / درخت: نماد استواری / آب: نماد پاکی و تلمیح به مهریه حضرت زهرا / سرخگون کردن: کنایه از شرم‌نده کردن / فلق مانند محراب: تشبیه / شفق و فلق: تضاد / محراب و نماز: تناسب.

**قلمرو فکری:** درختان را دوست دارم؛ زیرا به احترام تو ایستاده‌اند و آب را به این علت دوست دارم که مهریه مادرت است. خون تو به شرف، ارزش داده، سرخی غروب خورشید نشان مظلومیت توست و سرخی خورشید صبح مثل محرابی است که تو در آن نماز شهادت به‌جا آوردی.

در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حوض هم می‌توان عزیز بود / از گودال پیرس.

**قلمرو زبانی:** گودال: زمین پست؛ در اینجا قتلگاه حسین (ع) / \*رفیع: بلند، مرتفع، ارزشمند / \*حوض: جای پست در زمین یا پایین کوه / تو: نقش م‌الیه

**قلمرو ادبی:** کل عبارت: تلمیح به شهادت امام حسین / گودال خون را بمکد، از گودال پیرس: تشخیص / رفیع بودن گودال: تناقض (پارادوکس). **قلمرو فکری:** من در فکر قتلگاه کربلا هستم که خون تو را خورده‌است. تا حالا گودالی به این بلندی ندیده بودم. در عین ذلت هم می‌توان عزیز بود، از گودال قتلگاه سؤال کن.

شمشیری که بر گلوی تو آمد / هر چیز و همه چیز را در کاینات / به دو پاره کرد: / هر چه در سوی تو، حسینی شد / دیگر سو یزیدی ... / آه، ای مرگِ تو معیار! / مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت / و آن را بی‌قدر کرد / که مردنی چنان / غبطه بزرگ زندگانی شد / خونت / با خون‌بهایت حقیقت / در یک تراز ایستاد / و عزمت، ضامن دوام جهان شد - / که جهان با دروغ می‌باشد - / و خون تو، امضای «راستی» است ...

**قلمرو زبانی:** کاینات: ج کاینه، کل هستی و موجودات جهان / \*سخره: مسخره کردن، ریشخند / بی‌قدر: بی‌ارزش / \*غبطه: رشک بردن، حال و روز کسی را آرزو داشتن، بی‌آنکه خواهان زوال آن باشیم / تراز: سطح / \*عزم: قصد، اراده / \*ضامن: ضمانت‌کننده، کفیل، به‌عهده‌گیرنده غرامت.

**قلمرو ادبی:** شمشیر: مجاز از تیغه شمشیر یا ابزار کشتن / حسینی و یزیدی: تضاد / مرگ مانند معیار، خون مانند امضا: تشبیه / سخره گرفتن: تشخیص **قلمرو فکری:** شمشیری که گلوی تو را برید، همه دنیا و موجودات را به دو بخش تقسیم کرد؛ سمت تو حق و در مقابل تو ناحق ایستاد.

آه! ای کسی که مرگ و شهادت معیار حق و باطل شد و مردنت آن‌گونه زندگی را مسخره و بی‌ارزش کرد که حتی زندگی نیز آرزوی مرگی مانند مرگ تو را دارد. خون تو عین حقیقت است و هم‌ارزش هستند. اراده تو ضمانت‌کننده بقای جهان شد؛ زیرا دنیا با دروغ از بین می‌رود؛ ولی تو با خون خود، راستی و حقیقت را رواج دادی.

تو تنها از شجاعت / در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده‌ای / به پاسداری از حقیقت / و صداقت / شیرین‌ترین لبخند / بر لبان اراده توست / چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا / کلاه از سر کودک عقل می‌افتد.

**قلمرو زبانی:** \*تناور: تنومند، فربه، قوی جثه / گوشه روشن: ترکیب وصفی / وجدان تاریخ، لبان اراده، کودک عقل: ترکیب اضافی.

**قلمرو ادبی:** وجدان تاریخ و لبان اراده: تشخیص و اضافه استعاری (استعاره) / صداقت مانند لبخند: تشبیه / شیرین‌ترین لبخند: حس آمیزی / کودک عقل: اضافه تشبیهی (تشبیه) / کلاه از سر افتادن: کنایه از شدت حیرت و سرگشتگی.

**قلمرو فکری:** تو در شجاعت مانند نداری. در گوشه‌ای از وجدان بیدار بشریت برای پاسداری از حقیقت همیشه حاضری و راستی لبخند شیرینی است که بر لب‌های تو نقش بسته و آن‌چنان مقام بلندی داری که عقل ناتوان انسان در برابر عظمت تو، عاجز و متحیر می‌شود.

بر تالابی از خون خویش / در گذرگه تاریخ ایستاده‌ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می‌آشامانی / - هر کس را که تشنه شهادت است. -

**قلمرو زبانی:** \*تالاب: آبگیر، برکه / خون خویش، گذرگه تاریخ، بشریت رهگذار، تشنه شهادت: ترکیب اضافی.

**قلمرو ادبی:** خوشن به اندازه تالابی زیاد بود: اغراق / گذرگه تاریخ: اضافه تشبیهی (تشبیه) / جامی از فرهنگ: تشبیه.

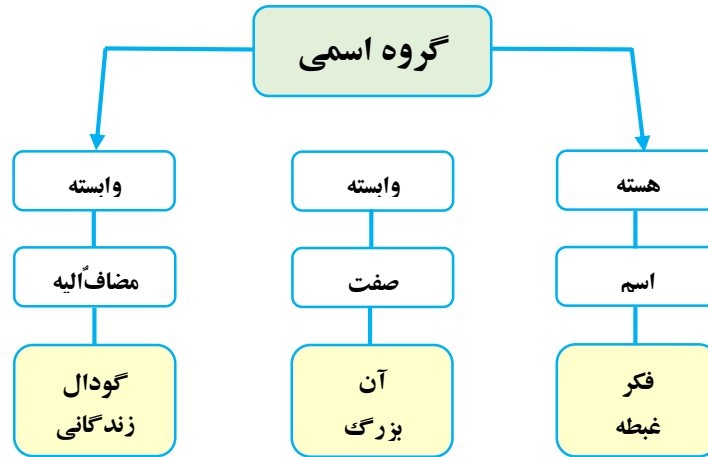
**قلمرو فکری:** درحالی که در کنار آبگیری از خون خود و در مسیر عبور تاریخ ایستاده‌ای، به عاشقان شهادت، فرهنگ شهادت را می‌آموزی.



## کارگاه متن پژوهی درس سوم

### قلمرو زبانی:

- ۱ مترادف و متضاد واژه «رفیع» را از متن درس بیابید. ✓ ← مترادف: بلند / متضاد: حسیض.
- ۲ از متن درس، برای نمودار زیر، گروه اسمی مناسب بیابید؛ سپس به کمک آن جاهای خالی را پر کنید.



### قلمرو ادبی:

- ۱ دو نمونه از کاربرد «تشخیص» در متن درس مشخص کنید. ✓ درختان قیام کرده‌اند / خون تو شرف را سرخگون کرده / آینه‌دار بودن شفق / گودال خون را بمکد / از گودال پیرس.
- ۲ شعر سپید، گونه‌ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها در آن مشخص نیست.  شعر «پاسداری از حقیقت» را از این دید بررسی کنید. ✓ این شعر، در قالب سپید سروده شده است؛ زیرا آهنگ دارد، ولی وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها در آن مشخص نیست.

### ۳ به بیت زیر توجه کنید.

«بید مجنون در تمام عمر، سر بالا نکرد  
حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی»

در این بیت، شاعر برای شکل ظاهری و آویزان بودن شاخه‌ها و برگ‌های درخت بید، علتی شاعرانه اما غیر واقعی آورده است و آن، سرافکنندگی بید به سبب بی حاصلی است. وقتی شاعر یا نویسنده دلیلی غیر واقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند؛ به گونه‌ای که بتواند خواننده را قانع کند، آرایه «حسن تعلیل» پدید می‌آید.

«حسن تعلیل» در لغت، به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است؛ اگرچه این دلیل و برهان، واقعی، علمی یا عقلی نیست اما مخاطب آن را از علت اصلی دلپذیرتر می‌یابد.

به نمونه‌های دیگر توجه کنید:

- |  |   |
|--|---|
| <input type="checkbox"/> چو سرو از راستی برزد عَلم را  | <input type="checkbox"/> ندید اندر جهان تاراج غم را     |
| <input type="checkbox"/> هنگام سپیده دم خروس سحری  | <input type="checkbox"/> دانی ز چه رو همی کند نوحه گری؟ |
| <input type="checkbox"/> یعنی که نمودند در آینه صبح  | <input type="checkbox"/> از عمر شبی گذشت و تو بی خبری   |
| <input type="checkbox"/> در کدام قسمت از متن درس «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید. |   |

✓ درختان را دوست می‌دارم که به احترام تو قیام کرده‌اند / و عزمت، ضامن دوام جهان شد.

### قلمرو فکری:

- ۱ با توجه به متن درس، شاعر چه نوع مرگی را غبطه بزرگ زندگانی می‌داند؟ ✓ ← شهادت در راه خدا.
- ۲ در متن درس، «عقل» با چه ویژگی‌هایی وصف شده است؟ چرا؟ ✓ عقل مانند کودکی ناتوان است؛ زیرا توانایی درک عظمت امام حسین (ع) را ندارد و دچار حیرت می‌شود.



۳ هر یک از موارد زیر، با کدام قسمت از شعر «پاسداری از حقیقت» ارتباط معنایی دارد؟

□ شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ. (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است).

✓ در فکر آن گودالم/ که خون تو را مکیده است/ هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم/ در حوض هم می توان عزیز بود/ از گودال بیوس

□ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسْتَنْقِدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ.

(او، حسین «ع» خونس را در راه تو داد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد.)

✓ بر تالابی از خون خویش / در گذرگه تاریخ ایستاده ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می آشامانی.

## گنج حکمت: دیوار عدل

عامل شهری به خلیفه نبشت که دیوار شهر، خراب شده است، آن را عمارت باید کردن.

جواب نبشت که شهر را از عدل، دیوار کن و راهها از ظلم و خوف پاک کن، که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ.

**قلمرو زبانی:** \*عامل: حاکم، والی / نبشت: نوشت / \*عمارت کردن: بنا کردن، آباد کردن، آبادانی / خوف: ترس / شهر را دیوار: دیوار شهر.

**قلمرو ادبی:** شهر را از عدل دیوار کن: کنایه از گسترش عدالت / ظلم و خوف - گل و خشت و سنگ و گچ: تناسب / گل و سنگ: تضاد.

**قلمرو فکری:** حاکم شهری به خلیفه مسلمانان نامه نوشت که دیوار شهر، خراب شده است و باید آن را دوباره بنا کرد. خلیفه جواب داد:

دیوار شهر را از عدل بساز (عدالت بورز) و راهها را از ستم و ترس ایمن کن؛ زیرا در این صورت دیگر نیازی به مصالح برای ساختن دیوار نداری.